

دورویکرد عمده در جنبش مشروطه ایران

دکتر حسین آبادیان*

جلوه‌گاه آرای آزاد شهروندان به‌شمار می‌آورد که موظف است مصلحت موکلان را سرلوحه تصمیم‌گیری‌های خود قرار دهد و حقوق موضوعه مربوط به آنان را پاس دارد. حقوق هم‌البته امری انتزاعی نیست. حقوق اساسی با آنچه دالامبر هستی‌های فرضی می‌خواند متفاوت است. هستی‌های فرضی به دید دالامبر چیزهایی است سخت انتزاعی و البته تصور آنها باعث هیچ تصدیقی نیست و به سخن دیگر تبادر آنها به ذهن هیچ تناظر خارجی را بر نمی‌انگیزد. جر می‌بنتام که مارکس او را «تابغه‌ای برخوردار از حماقت بورژوازی» می‌خواند، بر این باور بود که حقوق طبیعی در زمره این هستی‌های فرضی است، زیرا حقوق طبیعی چیزی است سخت انتزاعی و تصور ناشدنی؛ گذشته از آن، هیچ‌ما به‌ازای خارجی نمی‌توان برای آن در نظر گرفت. به دید او، حق هنگامی تصور شدنی است که در شرایط مشخص، کاری را بتوان در نظر گرفت که نقض آن حق به‌شمار می‌رود. بنابراین هنگامی که قانون برای فرد، جامعه یا طبقه‌ای حقی در نظر می‌گیرد، در برابر آن همیشه وظیفه یا تعهدی را به طرف دیگر تحمیل می‌کند. با هر تعریفی که به مقوله حقوق در تداول نظام‌های مشروطه

اگر مهمترین مسئله مشروطه ایران را بحران در نظر بدانیم، راه به خطا نرفته‌ایم، از آن رو که نخست، تعریفی مشخص از الزامات این نظام و اندیشه سیاسی در دست نبود و دوم، در سایه نبود تعریف و خلأ مفاهیم راه بر ارزیابی روشن از مشروطه و نقش آن در جایگاه تاریخی ایران بسته بود. مشروطه گونه‌ای آگاهی نسبی تاریخی از جایگاه ایران در پهنه مناسبات بین‌المللی به‌ارمغان آورد، ولی این آگاهی به ژرفای جامعه ره نیافت. علل و عوامل این بحران در انتقال آگاهی را باید در جای دیگری بررسی کرد. به گونه فشرده می‌توان گفت که در هر نظام مشروطه و در هر جای جهان، معیار داوری در درجه نخست میزان پاسداری این نظام سیاسی از مصالح عمومی و دوم برابری دموکراسی پارلمانی و در نتیجه نمایندگی آرای عمومی است که از راه برگزیدگان ملت که نخبگان قومند صورت می‌گیرد. شاید ادموند برك که سخت پشتیبان نظام مشروطه بود، برای نخستین بار در رساله‌ای که در زمینه مشروطه نگاشت، از «مردان شاه» همچون کسانی که به الزامات نظام مشروطه پایبند نیستند، برای شاه قدرتی فراتر از قانونی قائلند و به همین دلیل مجلس را بی‌اعتبار می‌سازند، یاد کرد. در برابر، او مجلس عوام را

* عضو هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

بنگریم، حقوق موضوعه‌ای که در نظر گرفته می‌شود، چیزی است انضمامی؛ بهتر بگوئیم، این حقوق از استقراء خواسته‌های مشروع بشر شکل گرفته و بر پایه آن روشن است که هر شهروند چه حقی بر گردن دولت دارد و دولت هم در جای خود چه تکالیفی باید از شهروندان بخواهد. به سخن دقیق‌تر، وقتی قانون حقوقی برای شهروندان یا دولت در نظر می‌گیرد، همواره در برابر، کاری را که نقض آن حقوق است، ممنوع می‌کند و به عبارت دیگر، وظایف و تکالیفی به دوش طرف دیگر می‌گذارد.

بالا تر اینکه نظام‌های مشروطه خود به خود شکل نگرفته‌اند؛ هر نظام مشروطه از پس اصلاحاتی پی‌درپی سر بر آورده است؛ یا به سخن روشن‌تر، انقلاب در ساختارهای اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی جوامع پیش از مشروطه، ریشه در اصلاحاتی پیوسته و تدریجی دارد که راه را بر دگرگونی‌های بعدی باز نگه می‌دارد. هر مرحله از تحولات داخلی که تازگی داشته باشد، ریشه‌ای پایدار در امری کهنه دارد؛ نو سازی یا تجدید ساختارها، ناگهانی پا نمی‌گیرد بلکه در هر مرحله، امر نو با وام گرفتن عناصری از کهنه، محقق می‌شود و محور امر نو سیاسی هم البته مصالح عمومی، نگهداشت همبستگی ملی و یکپارچگی سرزمینی کشور است و اینکه در هر مرحله از تاریخ چگونه می‌توان این مصلحت را پاس داشت؟ ادموند برك در رساله تأملاتی درباره انقلاب فرانسه^۱ به خوبی به این نکته پرداخته است.

در مشروطه ایران وضع چگونه بود؟ آیا از حقوق دریافت روشنی وجود داشت؟ آیا معلوم بود شهروندان چه چیزی باید بخواهند و از در خواست چه چیزهایی خودداری ورزند؟ آیا بنایی استوار برای طرح ریزی يك نظام مشروطه وجود داشت؟ آیا طرحی برای تحول در نظام قدمایی اندیشه و مبدل ساختن آن به پایه‌ای برای تجدید ایران زمین موجود بود یا نه؟ بین آموزه‌های سنتی که در غرب مسیحی Via Antiqui خوانده می‌شد با آموزه‌های نو که Via Modernorum نامیده می‌شد، چه نسبتی وجود داشت؟^۲

به راستی که پرداختن به همه جریانهای فکری و سیاسی در این دوره از تاریخ ایران، برخلاف آنچه در آغاز به نظر می‌آید، کاری است بسیار دشوار؛ زیرا هم در میان روحانیان و هم در میان روشنفکران انواع و اقسام مباحث در زمینه مشروطه و الزامات آن شکل گرفت که از حوصله این بحث بیرون است، اما بر سر هم دو جریان مشخص که قابلیت طرح در این مقاله را دارند عبارت بودند از مراجع

مقیم نجف و به وجه خاص آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، که بر پایه سنتی از اندیشه، مشروطه را طبق شرایط ایران باز تعریف می‌کردند و در برابر، برخی از روشنفکران و روحانیانی که نظریات سیاسی خود را در گسست مطلق از سنت مطرح می‌ساختند. اینان طیف گسترده‌ای از طرفداران نظام سرمایه‌داری غرب، کسانی با گرایشهای منشویکی چون محمدامین رسولزاده، ناسیونالیستهای ترك و ارمنی، سوسیال دموکراتهای مرتبط با کائوتسکی و برنشتاین، آنارشیستها و البته روحانیانی مانند شیخ ابراهیم زنجانی و شیخ رضا دهخوارقانی را در بر می‌گرفتند که بحث درباره همه آنها در این نوشتار نمی‌گنجد. بنابراین در این نوشتار با یکی از نمایندگان آنها یعنی سید حسین اردبیلی و عقاید و آرای او در تقابل با نظرات مراجع مقیم نجف آشنا خواهیم شد؛ نیز در برابر نظرات اردبیلی، دیدگاههای يك روحانی دیگر یعنی شیخ

○ بر سر هم دو جریان مشخص که قابلیت طرح در این مقاله را دارند عبارتند از مراجع مقیم نجف و به وجه خاص آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، که بر پایه سنتی از اندیشه، مشروطه را طبق شرایط ایران باز تعریف می‌کردند و در برابر، برخی از روشنفکران و روحانیانی که نظریات سیاسی خود را در گسست مطلق از سنت مطرح می‌ساختند. اینان طیف گسترده‌ای از طرفداران نظام سرمایه‌داری غرب، کسانی با گرایشهای منشویکی چون محمدامین رسولزاده، ناسیونالیستهای ترك و ارمنی، سوسیال دموکراتهای مرتبط با کائوتسکی و برنشتاین، آنارشیستها و البته روحانیانی مانند شیخ ابراهیم زنجانی و شیخ رضا دهخوارقانی را در بر می‌گرفتند.

می‌شمرند. پیش از همه، آنان از مشروطه‌خواهان خواستند اینک که مشروطه بازگشته است، با مخالفان خود، روش پیامبر اسلام (ص) در روز فتح مکه را در پیش گیرند و رحمت و عطف را جایگزین انتقام ستانی کنند؛ دوم اینکه از اعدام مخالفان بعنوان مخالف مشروطه و پشتیبان استبداد خودداری کنند؛ سوم اینکه قانون اساسی را سرلوحه اقدامات خود قرار دهند و آن را اجرا کنند. وقتی این فرمانها صادر و جلو اعداها گرفته شد، از آن سو جناح بندیهای موجود در صفوف مشروطه تشدید گردید.

نکته مهم این است که مراجع تلاش می‌کردند و مشروطه بر شالوده‌ای که مورد پذیرش نمایندگان مجلس اول بوده است نهاده شود تا صبغه قانونی رفتارها و کردارها حفظ گردد. در این راستا آنان خواستار اجرای اصول قانون اساسی بودند؛ به منظور جلوگیری از آشفتگی در تصمیم‌گیریها و برای قانونی شدن روند امور و همچنین جلوگیری از تندرویهای برخی نمایندگان مجلس، درخواست کردند که نخست هیأت پنج نفری ناظر بر مصوبات مجلس شورای ملی تعیین شود؛ دوم، مجلس سنا برپا شود؛ سوم، عدلیه که به دست گروههای تندرو بود و نسبت به موازین قانونی هم مشروطه و هم شرع بی توجهی نشان می‌داد، از اینگونه عناصر تهی شود. نکته بسیار مهم این است که مراجع و در رأس آنان ملا محمد کاظم خراسانی سرلوحه فعالیت‌های خود را جلوگیری از دست‌اندازهای بیگانه به کشور و نگهداشت استقلال و یکپارچگی سرزمینی ایران عنوان می‌کردند و بر این باور بودند که تندرویها باعث شکاف در همبستگی ملی ایرانیان می‌شود و زمینه‌های تضعیف مشروطه و دست‌اندازی بیگانگان به کشور را فراهم می‌سازد.

در آن هنگام شماری از مشروطه‌خواهان در بی‌اعتنایی مطلق به سنت و بی توجهی به شرایط تاریخی ایران و جهان مباحثی عنوان می‌کردند که از دید مصالح ملی، یکسره بیهوده بود. تا آن هنگام اختلافها آشکار نبود، زیرا جامعه به دو طیف کلی تقسیم می‌شد: گروهی از دربار پشتیبانی می‌کردند و شماری دیگر از مشروطه؛ اما اینک که دربار مستبدی در کار نبود، کشمکش میان خود مشروطه‌خواهان در گرفت؛ محور نزاع هم چگونگی اجرای مشروطه بود. ماجرا از درج مقاله‌ای در روزنامه تندرو حبل‌المتین چاپ تهران آغاز شد. این روزنامه از دست خط و نطق احمدشاه که سلطنت را موهبت الهی دانسته بود، ایراد گرفت. نویسنده

○ مراجع تلاش می‌کردند و مشروطه بر شالوده‌ای که مورد پذیرش نمایندگان مجلس اول بوده است نهاده شود تا صبغه قانونی رفتارها و کردارها حفظ گردد. در این راستا آنان خواستار اجرای اصول قانون اساسی بودند؛ به منظور جلوگیری از آشفتگی در تصمیم‌گیریها و برای قانونی شدن روند امور و همچنین جلوگیری از تندرویهای برخی نمایندگان مجلس، درخواست کردند که نخست هیأت پنج نفری ناظر بر مصوبات مجلس شورای ملی تعیین شود؛ دوم، مجلس سنا برپا شود؛ سوم، عدلیه که به دست گروههای تندرو بود و نسبت به موازین قانونی هم مشروطه و هم شرع بی توجهی نشان می‌داد، از اینگونه عناصر تهی شود.

محمدحسین یزدی را به کوتاهی مطرح می‌کنیم.

خاستگاه اختلافها در دوره دوم مشروطه، حوادث فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان بود؛ هنگامی که تهران به دست مشروطه‌خواهان تصرف شد، گروهی به تقلید از انقلاب کبیر فرانسه هیأت مدیره‌ای تشکیل دادند که در همه کارها دخل و تصرف می‌کرد. اینان انواع و اقسام احکام قضایی و سیاسی صادر می‌کردند، به نام مشروطه با مخالفان تسویه حساب می‌نمودند، چوبه دار در میدان توپخانه برپا بود و روزی نمی‌گذشت مگر اینکه کسی را به آن بیاویزند، بی اینکه مردمان از علت آن آگاه باشند. هیچ اصلی آنان رامهار نمی‌کرد، قانون نوشته‌ای در میان نبود که آنان را از تندروی بازدارد.^۴ در چنین شرایطی، مراجع مقیم نجف هم نقش رهبری را بازی می‌کردند و هم در خلأ قوانین مدون، می‌کوشیدند کارها را به مجرای طبیعی خود بیندازند. به عبارت بهتر، همچنان که در زمینه‌ای حقی قائل می‌شدند، در برابر، کارهایی را که مغایر آن حق شناخته می‌شد ممنوع

انتقاد می کردند. برای نمونه، در اواخر شعبان ۱۳۲۷ ق خبر رسید که سید عبدالحسین لاری، مجتهد لارستان، خود را حاکم شرع نافذالحکومه ای می داند که احکامش باید بی درنگ اجرا شود. می گفتند او لقب سیهسالاری و سردار اکرم و سردار افخم می دهد، زیرا آن را در شمار وظایف خود می داند. او آشکارا سیدحسن تقی زاده را متهم به بت پرستی کرد و نوشت: «در امضای اجازه سطنت و حکومت باطله چنین کافران، محاربان منافی مشروطه و مشروعه ملیه اسلامیة و داخل در من لایحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون!»^۷

والی بندرعباس با وجود دستور دولت مرکزی دل آنرا نیافت که به طرف او حرکت کند. کار به جایی رسید که آخوند خراسانی از شکایات لاری ها از او یاد کرد و دستور داد جلو کارهایش را بگیرند و حتی به معتمد خود در بصره تلگرافی مخابره کرد تا هر چه زودتر با سید تماس گیرد و آرامش را در آنجا برقرار سازد.^۸ موضع آخوند خراسانی در این میان بسیار جالب و آموزنده بود. او از هر گونه میان بر زدن که می توانست نتیجه ای معکوس به بار آورد خودداری می کرد و می کوشید بر اساس آنچه هست بنای تازه ای از سامان سیاسی نو که عنوان مشروطه گرفته بود، برپا کند. نسبت شریعت و مصالح ملی در دیدگاه سیاسی آخوند بسیار آموزنده بود. او هدف مشروطه را «اجرای احکام الهیه عز اسمه» می دانست، تادست کسانی که پای بیگانگان را به ایران باز کرده و باعث بر باد رفتن استقلال «وطن اسلامی» شده

○ مراجع و در رأس آنان ملا محمد کاظم خراسانی سرلوحه فعالیت های خود را جلوگیری از دست اندازیهای بیگانه به کشور و نگهداشت استقلال و یکپارچگی سرزمینی ایران عنوان می کردند و بر این باور بودند که تندروها باعث شکاف در همبستگی ملی ایرانیان می شود و زمینه های تضعیف مشروطه و دست اندازی بیگانگان به کشور را فراهم می سازد.

این روزنامه خاطر نشان کرد که سلطنت را ملت به شاه داده است، نه خدا. گرچه می توان پنداشت که نویسنده برای اینجهانی نشان دادن مقام سلطنت و عدول از نظریه کاریز ماتیق قدرت، این مطلب را نوشته بوده است، اما واقعیت این است که در پشت آنچه چاپ شده بود، نشانی از تفکر دیده نمی شد. نویسنده نه از نظام سلطنت به مفهوم دقیق آن آگاهی داشت، نه از حقوق ملت؛ از همین رو رابطه شهر و ندان و پادشاه در یک نظام سلطنتی آرمانی^۵ بر او روشن نبود؛ به گونه مشخص، او نمی دانست که در همه نظامهای پادشاهی حتی در انگلستان و روسیه، سلطنت را موهبتی الهی می دانند و این مقوله منحصر به ایران نیست. شماری دیگر، باز البته از موضعی خاص، به این اعتراض پاسخ گفتند که اگر «سلطنت موهبت الهی نیست، پس چه چیز موهبت الهی است؟»^۶

نکته این بود که اعضای هیأت مدیره شأن هیچ چیز را رعایت نمی کردند و به گونه ای رفتار می کردند که گویی پیش از آن در ایران هیچ گونه نهاد ریشه دار سیاسی و اجتماعی وجود نداشته است و هر چیز را باید از آغاز برپا کنند. یکی از این موارد که هم نقض آشکار قانون اساسی بود و هم با ضوابط عرفی ناهمخوانی داشت، محاکمه و اعدام شیخ فضل الله نوری بود. برای نخستین بار یک روحانی در محکمه ای عرفی محاکمه و برایش حکم اعدام صادر شد، بی اینکه روشن سازند چرا باید اعدام شود. در واقع باید بر پایه قواعد مشروطه وی را در عدلیه محاکمه می کردند، نه در هیأت مدیره؛ محاکمه باید علنی برگزار و حکم طبق قانون اساسی صادر می شد. تازه اگر قرار بود به سخت ترین کيفرها برسد حکم را باید مجتهدی طراز اول امضا می کرد. اما هیچ يك از اینها انجام نشد و وی به گونه غیر قانونی از سوی کمیته جنگ که ریاست آنرا بیرم خان ارمنی داشت محاکمه شد و حکم او را هم گویا شیخ ابراهیم زنجانی صادر کرد که از دید فقهی نه تنها بالاتر از شیخ نبود بلکه هم تراز او شناخته نمی شد. همه می دانستند که در این محاکمه چیزی که بیش از همه مورد توجه است، انتقام ستانی است. به همین دلیل نخستین تریدها و بیمها در مورد روند مشروطه شکل گرفت. از دید بسیاری از ناظران آنچه باعث نگرانی بود، این بود که «تخفیف مذهب» در حال انجام است.

مراجع نه تنها این کارها را ناشایست می دانستند و مشروطه خواهان را سخت از ادامه آن باز می داشتند، بلکه از کسانی هم که به نام مذهب دست به چنین کارهایی می زدند

روحانیون خالی نیست و باید اجازه داد که در فرصت مقتضی این کار انجام گیرد. گروهی دیگر استدلال می‌کردند که دستورهای مراجع «واجب الاطاعه» است و مردمان آنها را اسباب نجات خود می‌دانند و به همین دلیل باید دستورهای آنان بی‌درنگ اجرا شود.

سیدحسین اردبیلی از روحانیون نماینده در مجلس که معتقد به جدایی دین و سیاست بود، آشکارا گفت که از تلگراف مراجع چنین برمی‌آید که آنان انتظار دارند قوانینی که در مجلس تصویب می‌شود از سوی آنها تنفیذ گردد؛ که این سخنی بود نادرست. مراجع و در رأس آنان آخوند خراسانی برای خود در نظام مشروطه قدرتی و مقامی نمی‌خواستند تا بر پایه آن خویش را صاحب حقی برای تنفیذ قوانین به‌شمار آورند و این موضوع با اندیشه‌های آنان یکسره مطابقت داشت. اما اردبیلی که بنای بحث خود را بر بنیادی نادرست نهاده بود، تأکید کرد که نمایندگان تنها در «غیر مسائل ضروری» تقلید می‌کنند، اما «در امور سیاسی» «ملکیه» تقلید را روا نمی‌دانند. او افزود که اکنون مسائلی در دست بحث و بررسی است که ربطی به مسائل شرعی ندارد. با این وصف او خود هم چارچوبی شرعی به اظهاراتش داد و گفت اعضای هیأت نظارت بر مصوبات مجلس باید از سوی ملت ایران برگزیده شوند، نه فقط از نجف، زیرا این امر مخالف قانون اساسی است «در صورتی که مرقوم فرموده‌اند مخالفت با قانون اساسی در حکم محاربه با امام است.» محور

○ قانونمدار شدن ایران، نخستین اولویت آخوند خراسانی به‌شمار می‌رفت. به همین دلیل او اندیشید که باید پایه‌ای برای این امر وجود داشته باشد و آن هم قانون اساسی و اجرای اصول آن است. هر چند شاید مندرجات این قانون خالی از اشکال نباشد، اما به هر رو باید شالوده‌ای برای اداره کشور وجود داشته باشد و روشن است که قانون ناقص که در مرحله عمل قابلیت اصلاح دارد بهتر از نبودن قانونمندی است.

بودند کوتاه کند.^۱ توجه به استقلال ایران ویژگی برجسته اندیشه سیاسی آخوند خراسانی بود. در کنار آن، او هدف خود را رویارویی با کسانی عنوان می‌کرد که بارفتارهاشان بهانه به دست بیگانه می‌دهند تا یکپارچگی سرزمینی کشور را به خطر اندازد. آخوند یکسره از افراط و تفریط دور بود؛ در برابر، استدلالها و اندیشه خود را بر اعتدال و خرد سیاسی استوار کرده بود. او آشکارا مرز خود را با کسانی که در تهران قدرت را به دست داشتند حفظ می‌کرد و نیز مرزبندی روشنی با گروه‌های دیگری داشت که به نمونه‌ای از آن در بالا اشاره کردیم. آخوند همه این رفتارها را تندروی می‌دانست و زبان‌رسان به استقلال و یکپارچگی سرزمینی ایران می‌دانست. بالاتر اینکه او حتی گردآوری کمک برای دولتی را که به «حفظ وطن» کمک کند، «جهاد فی سبیل الله» می‌دانست و از همه می‌خواست مانع بی‌نظمی شوند، زیرا بی‌نظمی به مداخله «کفار» در امور داخلی کشور می‌انجامد.^{۱۰} این نکات برخلاف سادگی ظاهری، نکاتی است بسیار پر اهمیت که باید با معیارها، سطح آگاهیها و الزامات آن زمان مورد بحث قرار گیرد. فقط کافی است یادآور شویم وارد شدن مقوله میهن و پاسداری از آن به منظومه فکری مراجع پشتیبان مشروطه پدیده‌ای است درخور توجه؛ تا پیش از آن وطن به جایی گفته می‌شد که فرد مکلف می‌توانست نماز خود را کامل بخواند یا اینکه روزه خود را بی‌هرگونه شبهه بگیرد. گفتنی است که پیش از آن هم علمای شیعه حفظ ایران زمین را مهمترین اولویت پیش روی خود می‌دانستند و به گونه مشخص ملاحظه کنی از بیم نقض استقلال و تمامیت ارضی ایران بود که با امتیازنامه رویت مخالفت کرد؛ اما مهم این است که اینک مفهومی به نام وطن جزئی از سامان اندیشه سیاسی علما شده بود.

با این همه، قانونمدار شدن ایران، نخستین اولویت آخوند خراسانی به‌شمار می‌رفت. به همین دلیل او اندیشید که باید پایه‌ای برای این امر وجود داشته باشد و آن هم قانون اساسی و اجرای اصول آن است. هر چند شاید مندرجات این قانون خالی از اشکال نباشد، اما به هر رو باید شالوده‌ای برای اداره کشور وجود داشته باشد و روشن است که قانون ناقص که در مرحله عمل قابلیت اصلاح دارد بهتر از نبودن قانونمندی است. نخستین مخالفت‌ها از همین جا یعنی ضرورت تعیین پنج تن مجتهد برای نظارت بر مصوبات مجلس آغاز شد. برخی از نمایندگان گفتند که اکنون مجلس کارهای مهمتری دارد؛ بالاتر اینکه مجلس از

○ هدف از تأکید بر تشکیل مجلس سنا دفاع از اشرافیت قاجار نبود - که آنهم امری بود عدمی - بلکه هدف این بود که در برابر تندروری برخی اعضای مجلس مانعی ایجاد کرده باشند. می گفتند علت اینکه این مجلس بی چون و چرا باید تشکیل شود دستور آخوند خراسانی است و از سویی طبق قانون، مجلس سنا مکمل مجلس شورای ملی است؛ و این سخن درستی بود.

همین معضل در مورد مجلس سنا وجود داشت. کسانی در این زمینه هم می گفتند که چون مقلد هستند باید دستور مراجع را انجام دهند. روشن است که اگر تقلید در مسائل شرعی جایز بود، اینک این پرسش مطرح می شد که چه ربطی بین تشکیل مجلس سنا و مقررات شرع وجود دارد؟ اردبیلی نظر کسانی که حکم مراجع در این زمینه را واجب الاتباع می دانستند رد کرد و گفت فقط در شرعیات تقلید می کند، اما در امور سیاسی هیچ کس نباید تقلید نماید. گفتیم که هیچ مرجعی به تقلید در مسائل سیاسی اعتقاد نداشت. آنان تنها می خواستند موازین و اصول قانون اساسی اجرا شود. از سویی، این اختلافها ریشه در دو گرایش فرهنگی داشت: کسانی حوزه مسائل شرعی و معنوی را جدا از امور عرفی و اینجهانی می دانستند و معتقد بودند که عرصه های دین و دنیا با هم تفاوت دارد؛ دنیا محل بحث و نزاع و چالش برای انتخاب نظر بهتر و اصلح است، حال آنکه حوزه دین، حوزه تبعیت و اجرای احکام است. در دین و مسائل شرعی باید تقلید کرد، زیرا اصل بر این است که پاسخ پرسش در متن کلام الهی وجود دارد و از پیش مقدر است؛ اما در حوزه دنیا وضع چنین نیست. در این زمینه احکام قطعی و مشخصی وجود ندارد که بتوان آنها را سرمشق قرار داد. برای نمونه، همین مجلس سنا را تنها با دستور نمی توان برپا کرد و برای این کار باید مباحثات گسترده ای انجام گیرد تا مخاطره ای پیش نیاید. اگر اشتباه در صدور حکمی شرعی به يك تن یا گروهی محدود آسیب می رساند، اشتباه در صدور

بحث این بود که آیا در چنین مواردی تقلید رواست یا نه. نماینده ای گفت که مقلد است و دستور مراجع را باید «خیلی مقدس و محترم» شمرد و استدلال کرد که فقط چون مقلد است می گوید نباید در اجرای فرمانها مسامحه کرد.

این بحث با وجود جزئی بودن، نکات فراوانی در برداشت که گویای آشکار شدن تناقضات در میان صفوف مشروطه خواهان بود پیش از آن، اعتراضاتی از این دست وجود نداشت، زیرا لازم بود روحانیان برای پیشبرد اهداف به کار گرفته شوند. در آن هنگام هیچ کس نگفت که بین دفاع از مشروطه و جهاد در رکاب امام عصر (ع) چه نسبتی وجود دارد؛ مگر نه این است که غایت مشروطه تأسیس نظامی دنیایی است که از دید اهل شریعت، نامشروع است؛ تازه جهاد در برابر چه کسی یا چه گروهی؟ مگر طرفین دعوا مسلمان نبودند، چگونه می شد مسلمان در برابر مسلمان جهاد کند و هر دو طرف دعوا هم آن را برای حفظ عقاید دینی بدانند؛ به واقع ریشه مسئله به دوره فترت مجلس اول و دوم بازمی گشت؛ دوره ای که در آن عده ای خاص با انگیزه های ویژه خود، راه را بر آشتی دولت و ملت بستند و مانع از بازگشت مسالمت آمیز مشروطه و حکومت قانون به کشور شدند. مشروطه خواهان نه از راه اصلاح نظام کهن، بلکه با از بن افکندن آن کار خود را آغاز کردند. بهتر بگوییم، آنان نظامی تازه پی افکندند که از الزامات آن آگاهی نداشتند. این روند مانع از تکامل مسالمت آمیز نظام کهنه به نو و تبدیل نظام استبدادی پیشین به نظام مشروطه، پسین با موازین دموکراسی پارلمانی گردید. حقیقت این است که در آن هنگام طرفها از مذهب به گونه ای ایزاری و برای پیشبرد مقاصد خود بهره می گرفتند. برخی از روشنفکران در آن هنگام مواضع خود را آشکار نکردند زیرا به روحانیان برای کنار گذاشتن شاه نیاز داشتند، اما اینک اختلاف مواضع خود را آشکار می ساختند. این بار هم طرفین دعوا هر دو مسلمان بودند، اما برخلاف دوره اول که اختلافها بر سر دو گفتار^{۱۱} مشروطه و استبداد بود، این بار گفتارهایی پدید آمد که همه از آن خود مشروطه خواهان بود و دعوایی هم که در گرفت بسیار جدی تر از دوره نخست مشروطه بود. هر يك از طرفها قصد داشت، به هر شیوه حریف را از ادامه دادن راه باز دارد. به سخن روشن تر، نبود تمرین دموکراسی در چارچوب اصلاح ساختارهای نظام موجود، تلاش برای پیمودن ره صد ساله در يك شب و چرخه باطل خشونت همه را از رسیدن به مقصد باز می داشت.

باید از جایی شروع می‌گردید و نمی‌شد برای همیشه اجرای آنها را تعلیق به آینده‌ای نامشخص کرد. قانون باید در مقام عمل نقص خود را نشان می‌داد؛ آنگاه مانند هر نظام مشروطه و پارلمانی دیگر راه برای اصلاح آن قانون باز بود. بدفهمی دیگر، مقایسه اسلام و مسیحیت بود. این دسته افراد توجه نمی‌کردند که میان این دو دین تفاوت از زمین تا آسمان است، زیرا در اسلام بین دنیا و آخرت تفکیک و تمایزی از آن دست که در سده‌های میانه مسیحی صورت می‌گرفت، وجود نداشت. هیچ مسلمانی بر خورداری از زندگی اینجهانی و متعلقات آن را که سیاست تنها یکی از آنها به‌شمار می‌آمد، ناپسند نمی‌شمرد؛ بالاتر اینکه اسلام برای تمشیت زندگی اجتماعی و سیاسی دستورها و فرمانهایی داشت که شاید هیچ یک از آنها در مسیحیت وجود نداشت. موضوعات سیاسی و اجتماعی در زمره مسائلی بود که مورد تعلق خاطر هر مسلمانی به‌شمار می‌آمد. بر پایه قیاس مع الفارق اسلام و مسیحیت بود که امثال اردبیلی و دوستان حزبی اش به درویشی از آن دست که اشاره کردیم، رسیدند.

کسانی که مخالفت خود را بر آری و نظر مراجع آشکار می‌کردند، البته با اصل دین دشمنی نداشتند. آنان هم باور داشتند که مشروطه ایران باید ظواهر مقبول در ایران را احترام کند و از دست زدن به کارهایی که می‌تواند افکار عمومی را بر ضد مشروطه برانگیزد باید خودداری کرد. برای نمونه، در ششم محرم ۱۳۲۸ وزارت داخله مورد استیضاح قرار گرفت که چرا درباره منتهیات شرعی مانند فروش مشروبات الکلی، رواج لاتاری و کولک کردن گرامافون در معابر عمومی ساکت است و از آن جلوگیری نمی‌کند. اصل بر این بود که در این زمینه نیازی به قانونگذاری نیست زیرا در این زمینه شرع به اندازه کافی اوامر و نواهی دارد. سید حسن تقی‌زاده به اعتراض گفت که با همه اطمینانهایی که وزارت داخله می‌دهد در این ایام محرمات زیاد شده است و حتی آشکارا در خیابانها مشروبات الکلی عرضه می‌شود. او از اولیای امور خواست که جلوی این نواهی را بگیرند: «برای ما یک اطمینان کامل لازم است که ابداً مسکرات علنی فروخته نشود و در حقیقت این مسئله اهمیت زیاد دارد و می‌توانم عرض کنم این کار به اساس حریت و آزادی مصادم است. علاوه بر اینکه در افواه ناس زیاد مشهور است.»

این سخنان البته نشان دهنده مطلب دیگری هم بود که می‌توان از آن به استفاده ابزاری از مذهب برای به‌زانو

○ در دوره نخست مشروطه به علت رویارویی نیروها با شاه، اختلافها آشکار نمی‌شد و در سطحی بسیار محدود مطرح می‌گردید، اما در دوره دوم بود که تناقضات درونی در صفوف مشروطه خواهان خود را نشان داد. برای نخستین بار روشنفکران و برخی از روحانیون طرفدار مشروطه از گفتار تازه‌ای سخن به میان آوردند که طبق آن باید وظایف دینی و شرعی از وظایف اداری جدا می‌شد.

احکام عرفی که با اجتماع سروکار دارد، باعث تباهی شمار بیشتری خواهد شد. بنا بر این نخست به مصلحت نیست که چنین احکامی را با مذهب گره بزنیم؛ دوم، تقلید کاری فردی است و هر کس بخواهد از فلان مرجع تقلید می‌کند و اگر اصلح از او را یافت به دیگری رجوع می‌کند. اما تقلید در زمینه مسائل کشوری نمی‌تواند درست باشد، زیرا مسئولیت آن بر دوش اداره دهنده اشتباه کرده است، دیگران از آن مبرا هستند. واقعیت این است که در مجلس دوم بسیاری از نمایندگان با دیدگاههای مراجع در این زمینه مخالفت کردند.^{۱۲}

مسئله این بود که مراجع اجرای فرمانها و احکام خود را با مقوله تقلید تبیین نمی‌کردند؛ احکام آنان ربطی به این مسائل نداشت. مراجع تنهایی خواستند اصول قانون اساسی عملی گردد، نه اینکه دستورشان حجت شرعی شمرده شود. در این راستا احکام آنها مربوط بود به مقولاتی یکسره عرفی، اما اهمیت نکته در این است که آنان اجرای قانون عرفی را مقدمه‌ای می‌دانستند بر اصل حفظ یکپارچگی سرزمینی کشور. اینکه اجرای فلان اصل از قانون اساسی اولویت بیشتری دارد تا برای مثال اصل نظارت پنج تن مجتهد، مستلزم دور بودن فردی دیگر هم می‌توانست با ادله و بیّنۀ کافی اولویت و ضرورت اجرای اصل دیگری را توجیه کند. مسئله این است که اجرای اصول قانون اساسی

درجه نخست کابینه‌ای را که مورد اعتمادشان نبود استیضاح کنند و از این رو از مذهب استفاده ابزاری می‌کردند. هدف دیگر آن بود که پیش از موعد مقرر و از موضع ضعف با روحانیان طرف نشوند. برجسته‌ترین نشانه این موضوع صف بندیهای آنان در برابر آرای آخوند خراسانی بود.

برای نمونه، هنوز چیزی از این مباحث نگذشته بود که بار دیگر نامه‌ای از بزرگان و ایل‌های کشور در ضرورت تشکیل مجلس سنا خوانده شد. برخلاف آنچه گفته می‌شد، هدف از تأکید بر تشکیل مجلس سنا دفاع از اشرافیت قاجار نبود. که آنهم امری بود عدمی - بلکه هدف این بود که در برابر تندروی برخی اعضای مجلس مانعی ایجاد کرده باشند.

○ در علم منطق بحثی است به نام صناعات
 خمس: برهان که ماده آن یقین قاطع است؛
 جدل که مبتنی است بر مشهورات یا بنا بر
 مقتضیات الزام صورت می‌گیرد؛ مغالطه که
 ماده آن اعتقاد جزمی است که با واقع و
 نفس الامر مطابق نیست؛ خطابه که مبتنی است
 بر مواردی چون ظن غالب و سرانجام شعر که
 بر تخیل استوار است. اگر به مناقشات و
 مشاجرات دوران مشروطه بنگریم، کمتر
 بحثی را می‌یابیم که بنیاد آن بر برهان قاطع
 باشد. آنچه وجه غالب گفتگوست یا جدل
 است یا مغالطه و سفسطه یا بیانات خطابی که
 کاربرد در حد مجاب کردن مخاطب دارد.
 انگشت شمار کسانی که برهان را سرلوحه
 مباحث خود قرار می‌دادند، البته بسیار در خور
 توجه‌اند. گرچه نائینی و محلاتی در میان این
 گروه شهره‌اند، اما سید محمد حسین یزدی از
 نظر شیوه استدلال و اقامه حجت و برهان
 سرآمد اندیشه گران زمان خود بود.

در آوردن حریف سیاسی یاد کرد. در حقیقت تقی زاده و یارانش در جستجوی بهانه‌ای بودند تا بارقبای سیاسی خود و از آن جمله احمد قوام (قوام السلطنه) معاون وزارت داخله تسویه حساب کنند. به عبارت بهتر تقی زاده بحث ترویج منهیات شرعی را ابزاری قرار داد برای فرو کشیدن حریف سیاسی و نه به واقع اجرای مقررات شرع. شاید جالب باشد که اعضای حزب دموکرات در این زمینه پیش از کسانی که خود را مقلد مراجع حتی در امور سیاسی می‌دانستند، از خویش حرارت به خرج دادند؛ همین، خود نشان دهنده انگیزه‌های سیاسی آنان به شمار می‌آمد. تقی زاده توضیح داد کسانی که در زمان مبارزات برای مشروطیت هیچ زحمتی نکشیده‌اند و در خانه‌های خود به خوشگذرانی مشغول بوده‌اند اینک به نام آزادی، هزاران کار خلاف مرتکب می‌شوند و «بدون اینکه از مذهب چیزی فهمیده باشند نعوذبالله تکذیب مذهب می‌کنند و تمام این حرف‌ها را به نام مشروطیت ادا می‌کنند و حالا وقتی يك اغتشاش پیش بیاید فوراً فرار می‌کنند.» باز هم جالب است بدانیم کسانی که به گفته تقی زاده تکذیب مذهب می‌کردند، هم مسلکان سیاسی او در حزب دموکرات بودند.

جالبتر اینکه برخی اصطلاحات رایج در دوران مشروطه را نخستین بار اینان به کار گرفتند، یعنی کسانی که در بحث نقش مذهب در قانونگذاری نظری منفی داشتند. یکی از این اصطلاحات، «فاسدالعقیده» بود. یکی از دوستان مسلکی تقی زاده از گروهی «فاسدالعقیده» نام برد که از آزادی سوءاستفاده می‌کنند و فکر می‌کنند آزادی اینست که «آشکارا عرق بخورند» و هر يك از محرمات شرعی را که می‌خواهند علناً مرتکب شوند. او تقاضا کرد که هر چه زودتر جلوی این کارها گرفته شود. خواسته شد که جلوی فروش بلیط بخت آزمایی هم گرفته شود تا مخالفان «بفهمند مملکت، مملکت اسلامی است و مشروطیت باید موافق قوانین شریعت باشد.» و حیدالملک شیبانی از «مغرضین فسادطلب» نام برد که آزادی را مساوی با لهو و لعب می‌دانند. اما «بایستی مشروطیت ما، مشروطیت اسلامی باشد و اخلاق واقعی مذهب و دین ما، اخلاق واقعی مشروطیت است و این مسئله در تمام فرنگ هم اهمیت کامل دارد که همیشه حفظ شئون مذهب خود را می‌نماید.»^{۱۳} همه می‌دانند که دموکراتها به هیچ وجه به دنبال تهذیب اخلاق فردی، رواج قوانین شریعت و به گفته خودشان مشروطیت اسلامی نبودند. هدفشان این بود که در

نمونه، می‌گفتند بسیاری از کارها از دید شرعی مباح است اما برای اداره کشور بسیاری از همان کارها ممنوع شده و برای مرتکبان مجازات تعیین شده است. شگفت‌انگیز اینکه یکی از اعضای فراکسیون اقلیت که معتقد به جدایی دین و سیاست بود مدعی شد که همه کارهای سیاسی باید منطبق بر موازین شرع باشد.^{۱۴} تناقضات لاینحلی از این دست بارها در مواضع این دسته از افراد دیده می‌شد. آنان از سویی می‌ترسیدند توده‌های مردم و مخالفان سیاسی به دلیل مواضع آنان در برابر نظر مراجع، برخوردی بیرون از حدود متعارف بر آنان روا دارند؛ و از سوی دیگر برای جلوگیری از این وضع نظرات خود را در پوششی از استدلالهای فقهی با اصولی می‌پوشاندند. بی‌گمان سید حسین اردبیلی برجسته‌ترین این افراد بود.

بیشتر توضیح دادیم که در دوره نخست مشروطه به علت رویارویی نیروها با شاه، اختلافها آشکار نمی‌شد و در سطحی بسیار محدود مطرح می‌گردید، اما در دوره دوم بود که تناقضات درونی در صفوف مشروطه‌خواهان خود را نشان داد. برای نخستین بار روشنفکران و برخی از

○ **مراجع از جمله آخوند خراسانی** می‌گفتند در دوران استبداد، دست کم در مقام زبان، تقییدی به الزامات فرهنگ بومی وجود داشت، اما اینک حدود یکسره زیر پا نهاده می‌شود و هیچ چیز نمی‌تواند حرمت خود را حفظ کند. کسانی که مورد نظر مراجع بودند توجه نداشتند که مشروطه مقوله‌ای است انتزاعی که بسته به شرایط هر کشور به گونه‌های مختلف قابل اجراست؛ نباید وضع ایران را با انگلستان یا ژاپن قیاس می‌کردند، همچنان که اوضاع ایران نباید با آمریکا یا روسیه مقایسه می‌شد. هر کشور و هر جامعه الزامات فرهنگی ویژه خود را دارد که آن را از فرهنگها و جوامع دیگر جدا می‌کند.

می‌گفتند علت اینکه این مجلس بی‌چون و چرا باید تشکیل شود دستور آخوند خراسانی است و از سویی طبق قانون، مجلس سنا مکمل مجلس شورای ملی است؛ و این سخن درستی بود. در هر نظام مشروطه پارلمانی دو مجلس سنا و شورا در کنار یکدیگر وجود داشت. اما سید نصرالله تقوی که زمانی مشروطیت را ضامن حفظ عقاید اسلامی می‌دانست و می‌گفت که این نظام هیچ تناقضی با احکام و فرامین شرعی ندارد^{۱۴} اعلام کرد که به علت تراکم امور، موقع برای تشکیل این مجلس فراهم نیست. تقی زاده هم گفت که طرفداران مجلس سنا تنها استنادشان به حکم آخوند خراسانی است که جواب این مقوله هم بیشتر داده شده است و هر نامه‌ای که در این باب بیاید جواب همان است. اما توضیح داد که باید به آنچه گفته می‌شود توجه کرد، نه به کسی که سخن را به زبان می‌آورد، زیرا اعتبار گوینده سخن دلیل بر صحت بیانات او نیست.^{۱۵} اشاره تقی زاده به حدیث «انظر الی ما قال ولا تنتظر الی من قال» و نیز ارجاع او به این سخن از امام علی (ع) یعنی «کلمه حق براد بها الباطل» خطاب به خوارج نهروان برای آن بود که حقیقتی مهم‌تر را پنهان دارد و آن اینکه تشکیل مجلس سنا حکم قانون اساسی است، نه فتوای آخوند خراسانی. اگر این مجلس ضرورتی نداشت باید قانون اصلاح می‌شد، اما تا هنگامی که قانون اصلاح نشده بود بدیهی است که این اصل باید اجرا می‌گردید. طنز تاریخ این است که وقتی به سال ۱۳۲۸ شمسی مجلس سنا تشکیل شد، تقی زاده، این مخالف همیشگی مجلس سنا، نخستین رئیس آن بود. دیگر اینکه سید نصرالله تقوی نخستین کسی بود که احکام دادگاه مدنی خاص را در دوران رضاشاه بر پایه شریعت شیعه تئوین کرد. همین دو نمونه خود نشان دهنده این نکته است که در مقطع مشروطه همین کسان بی‌توجه به مصالح کشور و الزامات اجتماعی ایران، آن مباحث را مطرح می‌ساختند اما بعدها که آنها از آسیاب افتاد و قدرت کمابیش یکسره به دست آنان افتاد، دریافته‌اند که استدلالهای مخالفان سیاسی شان چندان هم بی‌ربط نبوده و در قانونگذاری باید موقعیتها و شرایط و اوضاع فرهنگی کشوری که قوانین در آنها اجرا می‌شود مورد توجه قرار گیرد و در آغاز پایه‌ای قانونی برای اداره کشور گذاشته شود و سپس بنا به ضرورتهای تاریخی، قوانین مورد نیاز حاکم و اصلاح گردد. با این وصف در همان دوران مشروطه در هر دو جناح عمده فکری، مباحث اصولی سرلوحه استدلالها بود. برای

اندیشه‌گران زمان خود بود. مادر جای دیگر به آرای او اشاره‌ای مبسوط کرده‌ایم^{۱۷} اما در اینجا ناگزیریم توضیح دهیم که يك نکته مهم، یزدی راحتی در مقایسه با نائینی و محلاتی برجسته‌تر می‌ساخت و آن هم چیزی نبود جز حضور عینی او در کوران تحولات مشروطه ایران. اهمیت نکته در این است که او به مسئله مشروطه نه به گونه آرمانی می‌پرداخت و نه یکسره به فرایند آن دلخوش یا ناامید بود. او مباحث خود را در شرایط اجتماعی ویژه‌ای که در آن محصور بود مطرح می‌ساخت و به همین علت بین اندیشه و اوضاع اجتماعی و سیاسی دوره وی، آهنگی موزون دیده می‌شد. در نقطه مقابل او سید حسین اردبیلی قرار داشت که روش خود را بر جدلیات و مغالطه گذاشته بود و به سخن دیگر چون برخی از هم مسلکانش به جای اقامه برهان همیشه به گونه‌ای، مخاطب را به غلط می‌انداخت. اگر یزدی بر پایه‌ای استدلال می‌کرد که بر محسوسات و تجربیات شخصی‌اش از تحولات داخلی ایران استوار بود، دیدگاه‌های مخالف او یعنی اردبیلی از نظر منطقی مبتنی بر مشبهات یا قضایای شبیه به حق بود؛ به همین علت نیز بود که وی سر از سفسطه در آورد.

برای نمونه، هر مسلمان شیعی می‌داند که تقلید چیست، مقلد کیست و مرزهای تقلید تا کجاست. اما هنگامی که بحث نظارت پنج تن مجتهد به میان آمد، و کسانی گفتند بر پایه اصل تقلید احکام علمای را گردن می‌نهند، اردبیلی پرسید تقلید چیست؟ بالاتر اینکه منظور از مرجع تقلید چیست؟ وقتی مراجع متعدّدند، چگونه می‌توان ضابطه‌ای یافت تا نظر یکی بر دیگری برتری داده شود؟ از سوی دیگر پنج تن ناظر باید شرط فقهات، اجتهاد، تدبیر و آگاهی از مقتضیات عصر داشته باشند، تشخیص این امر بر عهده کیست؟ او خاطر نشان کرد که در این مورد هم ضابطه‌ای وجود ندارد. آیا باید به صرف اینکه مراجع عده‌ای را معرفی می‌کنند، آنان را واجد شرایط مذکور دانست یا اینکه تشخیص بر عهده مجلس است؟... اگر این افراد تبعه خارج بودند تکلیف چیست؟ تازه گیریم که افرادی با خصوصیات مورد نظر یافته شوند، اما اگر مخالف مشروطه بودند چه باید کرد؟ این سخنان چیزی نبود جز سفسطه‌بافی، زیرا روشن بود که مرجع تقلید کیست؛ دیگر اینکه اگر مراجع کسانی را برای نظارت بر مصوبات مجلس معرفی می‌کردند، بر آنان انتقادی وارد نبود زیرا همان کار را آنها بر پایه قانون اساسی انجام داده بودند. اینکه معیار تعیین

روحانیون طرفدار مشروطه از گفتار تازه‌ای سخن به میان آوردند که طبق آن باید وظایف دینی و شرعی از وظایف اداری جدا می‌شد. در این زمینه برخوردهای بسیار پیش آمد. برجسته‌ترین کسی که برای نخستین بار در این زمینه بحث کرد همین سید حسین اردبیلی نماینده مشهد در مجلس دوم بود.

سید حسین اردبیلی یکی از شاخص‌ترین چهره‌های مشروطه بود که برای نخستین بار برداشت دینی از مشروطه را در قالب همان گفتار دینی مورد نقد و انتقاد قرار داد. از دید مسلکی، او وابسته به فراکسیون اقلیت مجلس بود که اندیشه‌های آنان بیشتر بر تقلید از دستاوردهای تمدن غرب استوار بود و نیز به جای تکیه بر سنت و به دست دادن تعریفی نوآیین از آن، یکسره اندیشه‌های خود را در گسست مطلق از سنت مطرح می‌کردند. اردبیلی با تمایزی که بین شرع و عرف قائل بود روحانیان را از دخالت در قانونگذاری عرفی بر حذر می‌داشت، هر چند خود چندی تحصیل علوم دینی کرده بود. شگفت‌انگیز اینکه این موضع‌گیری در حالی صورت می‌گرفت که او خود در درس طلبگی‌اش خوانده بود که «کلما حکم به الشرع حکم به العقل و بالعکس»؛ یعنی هر چه شرع به آن حکم دهد عقل نیز همان را حکم می‌دهد و برعکس. به هر رو نخستین چالش مهم در دوره دوم مشروطه هم، برآیند مباحث او بود و کسانی که از مواضع مراجع مقیم نجف پیروی می‌کردند در واقع به اردبیلی پاسخ می‌دادند.

پیش از ادامه بحث باید مقدمه‌ای کوتاه به دست داد تا روند بحث روشن‌تر گردد. در علم منطق بحثی است به نام صناعات خمس؛ برهان که ماده آن یقین قاطع است؛ جدل که مبتنی است بر مشهورات یا بنا بر مقتضیات الزام صورت می‌گیرد؛ مغالطه که ماده آن اعتقاد جزمی است که با واقع و نفس الامر مطابق نیست؛ خطابه که مبتنی است بر مواردی چون ظن غالب و سرانجام شعر که بر تخیل استوار است. اگر به مناقشات و مشاجرات دوران مشروطه بنگریم، کمتر بحثی را می‌یابیم که بنیاد آن بر برهان قاطع باشد. آنچه وجه غالب گفتگوست یا جدل است یا مغالطه و سفسطه یا بیانات خطابی که کاربرد در حدّ مجاب کردن مخاطب دارد. انگشت شمار کسانی که برهان را سرلوحه مباحث خود قرار می‌دادند، البته بسیار در خور توجه‌اند. گرچه نائینی و محلاتی در میان این گروه شهره‌اند، اما سید محمد حسین یزدی از نظر شیوه استدلال و اقامه حجّت و برهان سرآمد

به خودش پاسخ می‌دهد.

وجه دیگر سفسطه این بود که کسانی چون اردبیلی می‌گفتند اگر این پنج تن در مسائل داخلی مجلس دخالت کردند یا بر فرایند قانون‌نگذاری اثر نهادند تکلیف چیست؟ حال آنکه طبق قانون این گروه حق قانون‌نگذاری نداشتند. شاهد مثال، سیدحسین مدرس است که با اینکه از بسیاری از همگنان خود صاحب نام‌تر بود، هرگز در تصمیمات مجلس مداخله نکرد و تنها به ایفای وظیفه در چارچوب قانون پرداخت. پس از آنهم هرگز دیده نشد که مدرس شرع را ابزاری برای از پا انداختن یا خاموش کردن حریف قرار دهد. او همیشه پرسش سیاسی حریف را با منطق سیاست عرفی پاسخ می‌داد و حتی هنگامی که سخت‌زیر فشار قزاقان به رهبری رضاخان بود از این رفتار دست نکشید.

به گمان اردبیلی این نگرانی وجود داشت که هیأت نظارت‌کننده اهتمام خود را تنها صرف تطبیق قوانین بر موازین شرع نکند، بلکه خود را در زمینه‌هایی چون بودجه، لایحه انتخابات و درستی انتخابات و رأی اعتماد هم درگیر سازد. اردبیلی از دید خودش تناقضی در اصل دوم متمم قانون اساسی یافته بود: اگر هیأت نظارت‌کننده در امر قانون‌نگذاری حقیقی نداشتند، بنابراین نباید عضو مجلس می‌شدند و اگر حق دخالت در قوانین عرف بر عهده آنها نیست بنابراین حقیقی هم برای اشغال کرسی‌های مجلس نداشتند. اینان اگر می‌خواستند عضو مجلس شوند باید از طریق انتخابات عمومی برگزیده می‌شدند و صرف انتصاب آنها از طرف مراجع کافی نبود. بر همه کسانی که شاهد تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی بودند و نیز بر همه کسانی که در جریان تحولات مشروطه قرار داشتند روشن و مسلم بود که این گفته‌ها چیزی جز سفسطه‌بافی نیست؛ زیرا بر پایه قانون، هیأت پنج نفری نظارت‌کننده حق شرکت در جلسات مجلس و اظهار نظر داشتند و نظرشان هم البته مشورتی بود و آنان حق رأی دادن به لوایح قانونی را نداشتند؛ زیرا از سوی ملت انتخاب نمی‌شدند. سخن بر سر این نیست که کسی حق نداشت با این اصل مخالفت کند یا روی موافق نشان می‌داد، سخن بر سر این است که قانون وظایف گروه پنج نفری را مشخص کرده بود و اگر اعتراضی وجود داشت باید در مقام تلاش برای اصلاح قانون صورت می‌گرفت، نه اینکه اصلی از اصول قانون اساسی را بسته به میل شخصی تعطیل می‌کردند. روشن است که قانون اساسی يك گل تجزیه‌ناپذیر بود گرچه برخی از مواد و فصول

○ در دوران مشروطه برداشت نادرستی از نسبت سنت و تجدد وجود داشت؛ چنین پنداشته می‌شد که هر چه بومی است سنتی است و باید در راستای اندیشه ترقی برافکنده شود و هر چه اروپایی است مصداقی است بر تجدد و بی‌اندیشه و بر پایه اصل تقلید باید پذیرفته شود. همین اردبیلی که تقلید از فرمان علمای نجف را بر نمی‌تابید، به هم‌مسلمانان سیاسی خود کوچکترین ایرادی نمی‌گرفت آنگاه که می‌گفتند تمدن غرب مانند يك «دوری پلو پخته و آماده» است که فقط باید «قبول زحمت» کرد و آن را میل نمود. آشکارا می‌گفتند که نیازی به تفکر نیست و هر چه در غرب وجود دارد باید مورد تقلید مشروطه‌خواهان ایرانی قرار گیرد. این برداشت سست و نادرست از نسبت سنت و تجدد، راه را بر برداشتهای نادرست مهمتر گشود و سرانجامی محتوم یافت که ناکامی مشروطه بود.

مجتهدان ناظر چیست، و تشخیص اینکه آنان شرایط اجتهاد را دارند یا نه، بر عهده مراجعی بود که جواز اجتهاد اینان را صادر کرده بودند و در این زمینه هم ابهامی وجود نداشت. بالاتر اینکه اگر ناظری مخالف مشروطه بود، البته خودبه‌خود از منصب خویش عزل می‌شد، زیرا نفس حضور او در مجلس بر اساس قانون اساسی مشروطه صورت می‌گرفت و اگر کسی این قانون را قبول نداشت از مسئولیت خویش ساقط می‌گردید، زیرا نمی‌توانست به وظایف محوله باور یا اعتقادی داشته باشد. منظور از مراجعی که حق تعیین ناظران را داشتند، هر مرجعی نبود، بلکه مراد مرجعی بود که با اساس مشروطه موافقت نظری و عملی داشته باشد. البته اردبیلی خود به این نکات اشاره می‌کرد؛ گویی خودش

تسلسل وجود دارد و از نظر منطقی، دور باطل است. متمم اصل دوم را مجلس اول بی حضور گروه مورد نظر تصویب کرده بود. طبق خود این اصل باید گروه پنج نفری در مورد مشروع بودن آن نظر می داد، حال آنکه اصل انتخاب این گروه هم پس از تصویب ماده مورد نظر انجام گرفته است. در این صورت یا مجلس خطا کرده یا در اصل، بحث گروه پنج نفری به آن گونه مهمل و بلا موضوع است.

اردبیلی توضیح داد که منظورش مخالفت با اوامر مراجع نیست. او امتثال آن اوامر را بر خود واجب می داند و آن را از تکالیف مذهبی خود می شمارد. یادآوری شد که این اصل به هنگام تحسن شیخ فضل الله نوری در حضرت عبدالعظیم تنظیم شده است و در حقیقت این عنوان بهانه ای برای القاء شبهات و تحریکات بوده است. به همین دلیل است که در انشای آن و در انتخاب لغات دقت لازم نشده است. او پس از اینکه کوبنده ترین انتقادها را به متمم اصل دوم کرد، مکتوب خود را با جمله «تراب اقدام العلماء» یعنی خاک پای علما امضا کرد.^{۱۹} اردبیلی گفت منظورش این است که ایرادات قانونی اصل مزبور را خاطر نشان کند، حال اگر منظور فقط پیروی از نظر مراجع است او هم اطاعت می کند، اما اگر منظور اجرای قانون است، باید شبهات قانونی بر طرف شود.

بی گمان، اردبیلی از واکنش مراجع هراس داشت: در همان حال که توضیح می داد عرصه قانونگذاری با عرصه تبعیت و تقلید تفاوت دارد، اما می نوشت که اگر غرض تقلید و اطاعت است او هم اطاعت می کند. منظور اصلی اردبیلی این بود که نشان دهد تقلید در چنین مواردی درست نیست، در مورد قانون باید بحث و بررسی و دیدگاههای کارشناسی ارائه کرد؛ اما خودش با اظهار نظر بالا این دیدگاه را رد می کرد.

این نکات چیزی نبود جز مغالطه. تنها کسی که بازبان استدلال به این مغالطه ها پاسخ گفت، شیخ محمدحسین یزدی بود. پاسخی که یزدی به این ایرادها داد در خور تأمل بود. او یادآوری کرد که اولاً شرع در پاره ای مسائل «لسان» دارد، مثلاً در مورد طلاق، نکاح و میراث احکام قطعی وجود دارد، اما در بسیاری از مسائل اداری و اجرائی شریعت حکم قطعی معین نکرده است. وقتی می گویند تمام اعمال و قوانین باید مطابق شرع باشد، در پاره ای مسائل «تحصیل موافقت» با شرع باعث بروز اشکال خواهد شد. خیلی از مقررات اداری قوانین شرعی ندارند و حکمی صریح در باب آنها دیده نمی شود، بنابراین در این موارد قوانین موضوعه فقط نباید با

آن با برخی دیگر خالی از تناقض نبود. اما در همه جای جهان قانون راپس از آزمون عملی آن می توانستند اصلاح کنند و اگر قانونی ناکارآمدی داشت یا در مقام عمل درست بر ضد اساس مشروطه از آن استفاده می شد، می توانست اصلاح شود؛ این يك بحث است و اینکه اصلی را بسته به نظرات شخصی معطل گذارند مسئله ای دیگر.

بحث دیگر این بود که هم اینک نیز بسیاری از مجتهدان در مجلس حضور دارند؛ حال اگر در مسئله انطباق یا عدم انطباق ماده ای بر موازین شرعی، اختلاف بین هیأت مزبور و نمایندگان مجلس پیش آید، چه کسی محق است؟ طبق مدلول قانون رأی هیأت ناظر مطاع و متبع شناخته می شد، یعنی پیروی از نظر آنها امری شرعی به شمار می آمد. در این صورت به گفته اصولیون مرجوع بر راجح ترجیح داده می شد^{۱۸}؛ به سخن دیگر نظر اقلیت بر اکثریت غالب می شد، حال آنکه خود مراجع و فقهای طرفدار مشروطه استدلال کرده بودند که به هنگام اختلاف باید از رأی اکثریت پیروی کرد. اردبیلی استدلال کرد خود فقها گفته اند که پیروی از نظر اکثریت حتی در قوانین عرفی جایز است، مانند پیروی از احکام شرعی به هنگام اجماع فقها. اردبیلی می گفت اما در اینجا تناقضی پیش می آید و آن این است که هیأت پنج نفری می تواند تنها به استناد انتصاب از جانب مراجع رأی اکثریت نمایندگان را رد کند.

از سویی گفته می شد که مجتهدین «در هر عصری از اعصار» همواره در مجلس خواهند بود. می دانیم که قوانین شرع تغییر ناپذیر است اما قوانین عرفی پیوسته دستخوش دگرگونی است. برخی از قوانین عرفی نیازمند زمانی دراز برای تصویب است، بنابراین چه ضرورتی برای حضور آنها در همه جلسات مجلس وجود دارد؟ طبق مدلول اصل دوم قانون اساسی، هر ماده ای وقتی قانونیت پیدا می کند که با موازین شرعی مخالفت نداشته باشد، یعنی حتی خود این اصل هم وقتی قانونی است که مغایر با موازین شرع نباشد. خاطر نشان شد که هیچ مدرک شرعی وجود ندارد که نشان دهد برای اینکه فلان مسئله عرفی با موازین شرع مطابقت دارد یا نه، باید يك هیأت پنج نفری در مورد آن نظر دهند؛ یعنی اینکه خود این اصل هم غیر شرعی است. از يك سو مجلس نمی تواند در مورد انطباق یا عدم انطباق این اصل با شرع نظر دهد و قانونیت این اصل موقوف است به رأی گروه پنج نفری، حال آن که اصل انتخاب آن گروه موکول به قانونیت این اصل است؛ یعنی اینکه در این ماده دور و

احکام شرع مغایرت داشته باشند، نه اینکه حتماً موافق باشند. اینکه می‌گویند از بین بیست تن باید پنج تن برای نظارت بر قوانین معرفی شوند، از این حیث منافاتی با شرع ندارد، نه اینکه این اصل عندالضروره شرعی است. اینگونه مقررات عرفی است و نمی‌توان آن‌ها را تحت عنوان وجوب شرعی درآورد. واجب^{۲۰} چیزی است که در ترکش عقاب باشد و مقررات عرفی هرگز داخل این مضمون نیست. از طرفی منظور از مراجع مشخص است، مجلس نمی‌تواند فقاهت مجتهدی را تأیید کند و این امر موکول به نظر مراجع است و در این باره هم معلوم نیست اشکال کار کجاست؟ اینکه رأی مجتهدین در چه مواردی مطاع است، واضح است که منظور در عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعی است و در سایر موارد این گروه باید تابع اکثریت باشند. دیگر اینکه این موضوع که قوانین باید مطابق شرع باشند ربطی به اکثریت مجلس ندارد و در این زمینه باید از فرامین مراجع اطاعت کرد.

در پایان اعلام شد که «حفظ نظام» و «رفع تحیر» حکم می‌کند که رأی نمایندگان از طرف مجتهدین تنفیذ شود تا حیرت دست ندهد و امور معطل نماند، «اگر در متن واقع خطا هم باشد»، زیرافقها در موارد حیرت حتی قرعه را که امری بی‌اساس است لازم می‌دانند.^{۲۱} این بحث آخر مهم‌ترین بخش این مقاله است، زیرا سرانجام تبعیت از احکام مجتهدین را برای حفظ نظام و رفع تحیر ذکر می‌کند. حقیقت مهم‌تر از دید ما این است که در گفتار مراجع این گونه نبود که میان شرع و عرف تمایزی به این گونه قائل شوند. هدف آنان «حفظ دین و احیاء وطن اسلامی» بود و مرادشان «اجراء احکام و قوانین مذهب». آنها می‌گفتند هدف از مشروطه این نیست که به جای عمال استبداد، «که هر چه بود باز لفظ دین و مذهبی» را بر زبان می‌آوردند اداره‌ای فاسد، «از مواد فاسده مملکت به اسم مشروطیت» تأسیس نمایند و «دوائر مفسده» ایجاد کنند. آنان «اجراء تمدن اسلام» را می‌طلبیدند، زیرا این، تنها وسیله حفظ کشور است، نه اینکه «هتک نوامیس دینیه و اشاعه منکرات اسلامی» جایگزین آن شود. اینگونه نبود که مراجع درباره امور عرفی مانند مالیات ساکت بمانند. آنان همین که از چاپ احکامشان در روزنامه‌های ایران نوارگان حزب دمکرات و شرق متعلق به سید ضیاءالدین طباطبایی خودداری شد، سخت برآشفتنند.

در پایان اعلام شد که «حفظ نظام» و «رفع تحیر» حکم می‌کند که رأی نمایندگان از طرف مجتهدین تنفیذ شود تا حیرت دست ندهد و امور معطل نماند، «اگر در متن واقع خطا هم باشد»، زیرافقها در موارد حیرت حتی قرعه را که امری بی‌اساس است لازم می‌دانند.^{۲۱} این بحث آخر مهم‌ترین بخش این مقاله است، زیرا سرانجام تبعیت از احکام مجتهدین را برای حفظ نظام و رفع تحیر ذکر می‌کند. حقیقت مهم‌تر از دید ما این است که در گفتار مراجع این گونه نبود که میان شرع و عرف تمایزی به این گونه قائل شوند. هدف آنان «حفظ دین و احیاء وطن اسلامی» بود و مرادشان «اجراء احکام و قوانین مذهب». آنها می‌گفتند هدف از مشروطه این نیست که به جای عمال استبداد، «که هر چه بود باز لفظ دین و مذهبی» را بر زبان می‌آوردند اداره‌ای فاسد، «از مواد فاسده مملکت به اسم مشروطیت» تأسیس نمایند و «دوائر مفسده» ایجاد کنند. آنان «اجراء تمدن اسلام» را می‌طلبیدند، زیرا این، تنها وسیله حفظ کشور است، نه اینکه «هتک نوامیس دینیه و اشاعه منکرات اسلامی» جایگزین آن شود. اینگونه نبود که مراجع درباره امور عرفی مانند مالیات ساکت بمانند. آنان همین که از چاپ احکامشان در روزنامه‌های ایران نوارگان حزب دمکرات و شرق متعلق به سید ضیاءالدین طباطبایی خودداری شد، سخت برآشفتنند.

آنان مشروطه را جز «بر اساس قویم مذهبی که ابدالدهر

خلل ناپذیر است» ناممکن می‌دیدند؛ از «لزوم حفظ بیضه اسلامی و وطن اسلامی» سخن می‌گفتند و در يك کلام اجرای اصول شرع را طبق الزامات زمان خواستار بودند. «عشاق آزادی پاریس» تهدید می‌شدند که پیش از اینکه تکلیف الهی در مورد آنها اجرا گردد به سمت معشوق خود روانه شوند،^{۲۲} و دست از سر ایران بردارند. خواسته آنان این بود که «مفسدین دین و وطن» از امور ملت برکنار شوند و قوانین کشور را با حضور هیأت مجتهدین تصویب نمایند، «از منکرات اسلامی و منافیات مذهب» سخت جلوگیری کنند و مالیه را صرف قشون نمایند که این نیرو «وسیله منحصر حفظ دین و استقلال مملکت است». آنان همچنین بر تشکیل مجلس سنا تأکید می‌کردند و می‌گفتند که «به اسرع مایکون» باید تشکیل شود؛ مدعی العموم باید دیندار و آگاه به شرعیات باشد؛ بهتر اینکه مطبوعات قبل از طبع بازبینی شوند و چاپ روزنامه بدون بررسی قبلی مطالب ممنوع شود.^{۲۳} علت این فرامینها و دستورالعملها آن بود که برخی روزنامه‌ها و برای نمونه جیل المتین چاپ تهران، حد و مرزی در طرح مطالب خود نگه نمی‌داشتند و توجه نمی‌کردند که ضابطه هر گونه فعالیت سیاسی و هر گونه اظهار نظر، نگاه کردن به مصالح عالی ملی کشور است و در این راستا باید ارزیابی می‌کردند که از طرح فلان نظر چه سودی عاید کشور خواهد شد. شوربختانه همانگونه که برخی از دست‌اندرکاران مشروطه مانند مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات گفته‌اند، برخی از

○ مراجع دینی نگهداشت ایران و اسلام را

دوروی يك سکه می‌دانستند و می‌گفتند اگر ایران از دست برود، به واقع اسلام و اساس آن دستخوش حمله واقع شده است و برعکس. این استدلال یکی از بهترین راههای نگهداشت یکپارچگی سرزمینی کشور در برابر دشمن خارجی بود و تردیدی نیست که هیچ چیز حتی مشروطه نمی‌توانست از نظر میزان اقتدار هم ارز آن به شمار آید.

در غرب وجود دارد باید مورد تقلید مشروطه خواهان ایرانی قرار گیرد. این برداشت سست و نادرست از نسبت سنت و تجدد، راه را بر برداشتهای نادرست مهمتر گشود و سرانجامی محتوم یافت که ناکامی مشروطه بود.

اما مراجع راه دیگری را سپارش می کردند که هم با موازین عقل عرفی سازگار بود و هم با موازین تجدد. آنان بر این باور بودند که سنتها و میراث به جا مانده از گذشته را نباید کنار گذاشت؛ نباید به گذشتگان یکسره بی اعتنایی کرد؛ اگر برای ایران راهی به سوی تجدد وجود داشته باشد، راهی مستقیم نخواهد بود. تجدد ایران در بی اعتنایی مطلق به همه عناصر سنت ناممکن است؛ به سخن دیگر، بیمودن راه تجدد نیازمند عنایت به سنت است و تطبیق سنت بر شرایط زمان. اگر این مهم اجرا می شد، تجدد ایران هم البته به دست می آمد و گر نه، همان سر نوشت محتوم در انتظار مشروطه ایران بود، یعنی سقوط آن در چاه ویل حکومت قزاقان به فرماندهی رضاخان سردار سپه. از دید آخوند خراسانی مجلس حق نداشت در مسائل قضایی دخالت کند؛ به سخن دیگر، قوه مقننه را از دخالت در امور مربوط به قوه قضاییه بر حذر می داشت. وظیفه مجلس در این زمینه خاص فقط بررسی چگونگی اجرای این قوانین شناخته شد.^{۲۵} این نکته ای بسیار مهم و اساسی بود، زیرا با این فرمان بر اصل تفکیک قوا به آشکارا تأکید شده بود. از مجلس یا قوه مقننه خواسته شده بود در مسائل مربوط به قوه قضاییه دخالت نکند و برعکس. این، معنایی جز اجرای حکومت قانون نمی توانست داشته باشد. از آن سو، شماری از نمایندگان می گفتند وقتی مجتهدین چیزی را تصدیق کردند، آن امر مقدس و واجب الاطاعه خواهد بود^{۲۶} اما گروهی دیگر می گفتند این قضیه تنها در زمینه احکام شرعی است و لا غیر و در زمینه مسائل غیر شرعی و جوبی برای پیروی از دستور مراجع وجود ندارد. گرچه در این نظریه دوم گوشه ای از حقیقت نهفته بود، اما حقیقتی مهمتر وجود داشت و آن اینکه به صرف قانون گذاری نمایندگان، آن قانون لازم الاجرا شمرده نمی شد. قانون گذاری يك مسئله بود و ضمانت اجرایی آن مسئله ای دیگر. اینکه فلان لایحه قانونی تصویب شود یا نه، مهم نبود؛ مهم این بود که آن لایحه را چگونه می توان به بونه اجرا گذاشت. وقتی نمایندگان از واجب الاتباع بودن فرمان علما سخن می گفتند، شاید این موضوع را در نظر داشتند که با توجه به فضای فرهنگی ویژه ایران در آن مقطع تاریخی، اگر پشتیبانی روحانیان طراز اول در

نویسندگان هیچ حریمی را نگاه نمی داشتند و آشکارا هر چیزی را هر چند که مورد باور اکثریت قریب به اتفاق مردمان بود، آماج حمله قرار می دادند. این رفتار بود که باعث شد دستور داده شود مطالب مطبوعات پیش از نشر ارزیابی شود. البته این دستور هرگز اجرا نشد، زیرا در عمل اجرا ناشدنی بود؛ به واقع خود نویسندگان و ارباب جراید باید مقتضیات و شرایط را درک می کردند.

مراجع از جمله آخوند خراسانی می گفتند در دوران استبداد، دست کم در مقام زبان تقیدی به الزامات فرهنگ بومی وجود داشت، اما اینك حدود یکسره زیر پا نهاده می شود و هیچ چیز نمی تواند حرمت خود را حفظ کند. کسانی که مورد نظر مراجع بودند توجه نداشتند که مشروطه مقوله ای است انتزاعی که بسته به شرایط هر کشور به گونه های مختلف قابل اجراست؛ نباید وضع ایران را با انگلستان یا ژاپن قیاس می کردند، همچنان که اوضاع ایران نباید با آمریکا یا روسیه مقایسه می شد. هر کشور و هر جامعه الزامات فرهنگی ویژه خود را دارد که آن را از فرهنگها و جوامع دیگر جدا می کند. سنت روشنفکری غرب بر معیارها و ضوابطی معین استوار بود که در هر شرایط تاریخی جرح و تعدیل می شد. به عبارت بهتر، همچنان که آدموند برک خطاب به انقلابیون فرانسه می گفت، هیچ اندیشه و نظام سیاسی به ناگهانی و بی پیشینه پدید نمی آید؛ نسل کنونی میراث دار نسل گذشته است از هر نظر؛ اما در عین حال بنا به شرایط و الزامات خاص دوران، از تجدیدنظر در برخی موازین مورد قبول گذشته خودداری نمی کند. معنای تجدد هم چیزی جز این نیست. به عبارتی خلق همه چیز از هیچ، امری است موهوم و ممتنع؛ پس وظیفه هر روشنفکر این بود که در سنت خود نظر کند و اجرای آن طبق شرایط زمان را وجهه همت خویش قرار دهد. در دوران مشروطه برداشت نادرستی از نسبت سنت و تجدد وجود داشت؛ چنین پنداشته می شد که هر چه بومی است سنتی است و باید در راستای اندیشه ترقی برافکنده شود و هر چه اروپایی است مصداقی است بر تجدد و بی اندیشه و بر پایه اصل تقلید باید پذیرفته شود. همین اردبیلی که تقلید از فرمان علمای نجف را بر نمی تابد، به هم مسلکان سیاسی خود کوچکترین ایرادی نمی گرفت آنگاه که می گفتند تمدن غرب مانند يك «دوری پلو پخته و آماده» است که فقط باید «قبول زحمت» کرد و آن را میل نمود.^{۲۴} آشکارا می گفتند که نیازی به تفکر نیست و هر چه

اجرا گذارند و از این راه هم نوامیس دینی را حفظ کنند و هم اساسی برای حفظ حقوق ملت و جلوگیری از دست‌درازی مستبدان بیابند. اما گروه دیگر «اغراض فاسده» داشتند و توسط عده‌ای بی‌غرض وارد صفوف مشروطه شدند، اما همان افراد بی‌غرض نتوانستند دو صف عمده مشروطه‌خواهان را از یکدیگر تمیز دهند. او توضیح داد وقتی استبداد غالب بود، «اختلاف مقصد» بروزی نداشت، اما وقتی محمدعلیشاه واژگون شد، تازه اختلافها آشکار گردید. او معتقد بود عده‌ای می‌خواستند، مشروطه را بر اساس «قوایم مذهبی» استوار نمایند، امری که ابدالله خلل‌ناپذیر است؛ اما گروهی دیگر در جهت عکس این مسیر راه می‌پیمودند. مازندرانی نوشت که به این گروه خاطر نشان شد برای حفظ دنیای خودشان هم که شده، باید بپذیرند که مشروطه ایران جز بر اساس مذهب باقی نخواهد ماند. این نکته به خوبی نشان دهنده مواضع و دیدگاههای مراجع است. آنان بر این باور بودند که حتی اگر کسی هیچ تعلق مذهبی نداشته باشد، باید بداند که در ایران در گسست از مذهب که عمود خیمه فرهنگ این مرز و بوم است، اجرای مشروطه مورد نظر آنان هم ناممکن است؛ این نکته‌ای است بسیار مهم و درخور توجه.

از دید مازندرانی، در برخی از تشکیلات سیاسی تهران بویژه انجمن سری، «مسلمان صورتان غیر مقید به احکام اسلام که از مسالك فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند» هم دیده می‌شدند. مازندرانی روند مشروطه ایران را بسیار خطرناک ارزیابی می‌کرد. او نوشت: «بالاخره اینکه باید گریست که این همه زحمت برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی به واسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم.»^{۲۷} در آغاز این نوشتار توضیح دادیم که در منظومه فکری مراجع، مشروطه قالبی بود برای حفظ حقوق ملت و پاسداری از یکپارچگی سرزمینی کشور و استقلال ایران در برابر دست‌اندازیهای خارجی. با اندیشه‌ای که بالاتر توضیح دادیم، این مقوله بارها و بارها آزموده شد. با اینکه آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی به برخی جریانهای درون مشروطه انتقاد داشتند و حتی مواضع آنها را تخطئه می‌کردند، اما به هنگام تهدید شدن کشور از سوی دشمن بیگانه، شمشیر مالک اشتر در نیام و زبان ابوزر در کام، پای در میدان می‌گذاشتند و ملت را به رویارویی با تهدیدات خارجی فرامی‌خواندند. برای نمونه، وقتی انگلیسی‌ها به دولت

○ در دوران مشروطه تعریفی مشخص از الزامات این نظام سیاسی وجود نداشته است؛ از همین رو کم بوده‌اند کسانی که درباره نسبت سنتهای بومی با این نظام سیاسی تأملی کرده باشند. تصور غالب این بوده است که سنت امری است بومی با همه کهنگی و مندرس بودنش، و تجدد امری است تقلیدی که باید به جای این سنتهای مندرس از غرب به ایران راه یابد. اینان توجه نداشته‌اند که تجدد، آفریدن همه چیز از هیچ نیست، زیرا این کار از دید عقلی و عملی محال است؛ همچنان که امر کهنه‌ای که یکسره از دید تاریخی از میان رفته است، زنده شدنی نیست زیرا از دید فلسفی بازگرداندن معدوم امری است ممتنع. معدوم را دیگر نمی‌شد بازگرداند و زنده کرد، اما آنچه را به جای مانده بود، می‌شد شالوده‌ای برای برپا کردن اندیشه‌ای نو آیین قرار داد که ضابطه اصلی آن منافع و مصالح عمومی باشد.

موضوعی جلب شود، می‌توان آن را حتمی‌الاجرا یا دست کم لازم‌الاجرا ساخت. کسانی که نظریات خود را در گسست مطلق از سنت مطرح می‌کردند، به این موضوع توجهی نشان نمی‌دادند و می‌پنداشتند که به صرف قانونگذاری، کشور مشروطه می‌شود. آنان به ضمانت اجرایی و ضابطه‌های اجرای قانون بی‌اعتنا بودند.

این نکته به گونه‌ای در نامه‌ای از شیخ عبدالله مازندرانی یکی از مراجع طراز اول مشروطه خواه بازتاب یافته است. در اواخر ۱۳۲۸ ق شیخ عبدالله مازندرانی در نامه‌ای به یکی از بازرگانان تبریز خاطر نشان کرد که در امر مشروطه دو گروه دخیل بودند. مراجع که هدفشان «حفظ بیضه اسلام و صیانت مذهب» بود و تلاش می‌کردند احکام مذهبی را با توجه به شرایط زمان و برای احقاق حقوق مردمان به بوتّه

ایران اولتیماتوم دادند که باید ظرف سه ماه امنیت جنوب کشور برای تضمین سلامت حمل و نقل کالاهای بازرگانی تجار انگلیس تأمین شود وگرنه خود دست به کار خواهند شد و جنوب کشور را اشغال خواهند کرد، بار دیگر مراجع در راستای تکالیف دینی خود وارد عمل شدند. انجمن سعادت استانبول که به گفته شیخ عبدالله مازندرانی برخی اعضای آن حتی از سوی مراجع نامه‌های مجعول به این طرف و آن طرف فرستادند، یادداشت انگلیسی‌ها را به نزد مراجع بردند. آنان بی‌درنگ دست به کار شدند و تلگرافهایی به رهبران اروپا، عثمانی و آمریکا نوشتند. از دولت ایران هم خواستند بهانه‌های انگلیس را از دستش بگیرد و نگذارد (بیش از این محو آثار اسلامی) شود تا مبادا «اساس دین مبین و ذهاب مملکت» در پی آن روی دهد. این موضوعی است بسیار مهم که نباید از کنار آن به سادگی گذشت. مراجع دینی نگهداشت ایران و اسلام را دوروی يك سکه می‌دانستند و می‌گفتند اگر ایران از دست برود، به واقع اسلام و اساس آن دستخوش حمله واقع شده است و بر عکس. این استدلال یکی از بهترین راههای نگهداشت یکپارچگی سرزمینی کشور در برابر دشمن خارجی بود و تردیدی نیست که هیچ چیز حتی مشروطه نمی‌توانست از نظر میزان اقتدار هم ارز آن به‌شمار آید. تحرکات روسیه و انگلیس منافی «استقلال ایران» و «اساس دیانت اسلامی» دانسته شد، و «محض دفاع» از سرزمین اسلامی تقدیم نامه‌های اعتراض به سفرای دولت‌های بزرگ «واجب» شمرده شد. از اقدامهای «اسلام پرستانه» اتباع تونس، الجزایر و تاتارها مبنی بر اعتراض به اقدامات انگلیس و تقاضای کمک از دولت آلمان برای مهار تهدیدات انگلستان تمجید شد و عنوان گردید: «آیا غیر تمندان خود ایران باز هم به این حالت حالیه و شیوع نفاق و رقابت و اغراض و سایر موجبات تفرقه، خود را آلت دست دشمن کرده در محو اسلامیت و استقلال مملکت خواهند کوشید؟»^{۲۸} از آن سو، به‌سران ایلها دستور داده شد بهانه به دست دشمن ندهند و «بلاد اسلامیة و مسلمین» را از «مداخلات اجانب و رقیت و اسارت» نجات دهند.^{۲۹}

در حقیقت ایران در دوران مشروطه یکی از مکانهای آزمون جامعه‌شناسی جنگ به‌شمار می‌آمد. چیزی که باعث نزدیکی و همبستگی همه نیروها می‌شد، همین مداخله و تهدید خارجی بود. روحانیان طبق قاعده رفع سبیل^{۳۰} هرگز به لشکر کشی بیگانه به ایران رضایت

نمی‌دادند و در چنین مواردی همه توش و توان خود را به کار می‌گرفتند چنان که در محرم ۱۳۳۰ ق هم که اولتیماتوم روسیه و اشغال مناطق شمال غربی ایران پیش آمد، شخص آخوند آماده حرکت به ایران بود که به گونه‌ای مشکوک در گذشت. بنابراین تحولات مشروطه هرگز باعث نشد که آنها از وظیفه‌ای که دینی بود تخطی کنند و در چنین مواردی همه نیروها رو به سوی آنها می‌آوردند، هر چند برخی از آنها دخالت روحانیان را در همه کارها نمی‌پذیرفتند. در نامه‌ای که مراجع به سفارت انگلیس در تهران فرستادند آشکارا نوشتند که «مقام ریاست روحانیه اسلامیة» در دفاع از «حوزه مسلمین» از هیچ کاری فروگذار نخواهد کرد و «برای تعیین وظایف اسلامیة مسلمین در حفظ حدود و ثغور مملکت» به دولت انگلیس یادآور شدند که از اعمال «حق شکنانه دولت روسیه» پیروی نکنند. از آن دولت گلایه شد که با «مراتب عدالت خواهی و آزادی پروری و حق پرستی» که از آنها سراغ دارند، اینگونه تشبثات و مداخلات ناروا که مانند روسیه «در محو آزادی و استقلال ایران نموده‌اند» انتظار نمی‌رفت و در برابر روسیه آنها باید به ایران کمک می‌کردند و «هرگز گمان نبود که از دولت حق پرست آزادیخواه که در اقطار عالم خود را به طرفداری از حقوق نوع بشر معرفی فرموده‌اند مسلک قویمه قدیم خود را از دست داده در محو آزادی و استقلال ایران با دولت روس همدست شوند و نظیر معاملات روس در شمال ایران را نسبت به جنوب ایران در صدد برآیند.»^{۳۱} آشکارا گفته شد که ملتی که این همه خون داده و جانفشانی کرده و طوق رقیّت را از گردن خود برداشته است «بر رقیّت اجانب تمکین نخواهد کرد» و در مقوله «حفظ استقلال مملکت که اولین وظیفه دینیة مسلمین است حاضر و مهیا خواهد بود.»^{۳۲} از دولت انگلیس خواسته شد که اگر به ایران کمکی نمی‌کند و «اگر مساعدت و اداء حق جوار نمی‌فرمایند» دست کم مانع رسیدن ملت ایران به اهداف خود نشود و روسیه را از اقدامات و مداخلات ناحق باز دارد و «جوی خون شدن ایران و لکه‌دار شدن عالم انسانیت را روا ندارند.»^{۳۳}

در تلگرافی دیگر از رؤسای عشایر و عموم مردم ایران خواسته شد که در این هنگام که «دشمنان دین اسلام» ناآرامی داخلی را بهانه کرده‌اند و از شمال و جنوب برای از میان بردن استقلال ایران حمله آورده‌اند، «البته حمایت از حوزه مسلمین و تخلص ممالک اسلامیة از تشبثات دشمن فریضه ذمه قاطبه مسلمین و متدینین و اهل قبله و توحید

کار از کسانی برمی آید که به راستی روشنفکر نامیده می شوند، نه براساس نوعی تسامح زبانی. ۲) اگر بنیاد مشروطه را پاسداری از حقوق اساسی شهروندان و رعایت مصالح عمومی ارزیابی کنیم، نظر و عمل بسیاری از مشروطه خواهان درست در نقطه مقابل این مفاهیم بوده است. مشروطه در آغاز برای نگهداشت یکپارچگی سرزمینی و استقلال کشور پا گرفت. می گفتند استبداد حکومت مرکزی ایران، راه را بر وحدت ملی و نزدیکی دلهای مردمان می بندد، اما مشروطه همبستگی و اتحاد ملی را با ضابطه مصالح کشور شکل می دهد. مشروطه از آن رو خواستنی می نمود که مانع بهانه تراشی قدرتهای بیگانه برای دست اندازی به ایران به شیوه های گوناگون می شد؛ چنین بود که اصل پذیرش مشروطه با استقلال ایران و یکپارچگی میهن قرین دانسته می شد. اما مشروطه برای اجرایی شدن باید شالوده ای می یافت و این شالوده از دید مراجع مقیم نجف احکام دینی بود؛ به سخن دیگر، میان اسلام و نگهداشت ایران از راه نظام مشروطه پارلمانی از دید منطقی نسبت تساوی دیده می شد. بی گمان اگر این نظر اجرایی می شد، بسیاری از افراط و تفریطها روی نمی داد و ایران در مدار بسته بحران و استبداد قرار نمی گرفت.

○ اگر بنیاد مشروطه را پاسداری از حقوق اساسی شهروندان و رعایت مصالح عمومی ارزیابی کنیم، نظر و عمل بسیاری از مشروطه خواهان درست در نقطه مقابل این مفاهیم بوده است. مشروطه در آغاز برای نگهداشت یکپارچگی سرزمینی و استقلال کشور پا گرفت. می گفتند استبداد حکومت مرکزی ایران، راه را بر وحدت ملی و نزدیکی دلهای مردمان می بندد، اما مشروطه همبستگی و اتحاد ملی را با ضابطه مصالح کشور شکل می دهد.

است و ابقاء آن اغتشاشات علاوه بر تمام مفسد دینی و دنیوی آن چون موجب استیلاء کفر و ذهاب بیضه اسلام است؛ لهذا محاده و معانده با صاحب شریعت مطهره علی الصادعها الصلوه والسلام؛ بر تمام طبقات ملت لازم است که تخلص ممالک اسلامی از تشبثات اجانب با دولت موافقت نموده بدنامی ابدی محو اسلام را به وسیله رقابت و نفاقهای داخلی و اغراض شخصیه و جنگهای خانگی بر خود روا ندارند.^{۳۴} این تلگرافها بازتاب گسترده ای در ایران داشت. از سویی دموکراتها که در اصل معتقد به جدایی مقام روحانی از مقام دنیایی بودند، این تلگرافها را زیر عنوان «تشبثات دیانت کارانه مقام روحانیت» چاپ کردند و از سوی دیگر سران ایلها بویژه شیخ خزعل^{۳۵} در خوزستان و صولت الدوله قشقایی^{۳۶} در فارس مراتب اطاعت خود را اعلام کردند. صولت الدوله «فرقه معلوم الحال»^{۳۷} یعنی حزب دموکرات و «خائنین ملک و ملت» را که از نظر او همان فرقه بعلاوه تعدادی معدود از سران ایل بختیاری بودند، عامل این وضع به شمار می آورد. صولت الدوله نوشت که به انگلیسیها اطمینان داده است امنیت را در جنوب برقرار می کند و ابراز امیدواری کرد که این کار مانع بهانه تراشی های آنان گردد و با جلوگیری از حمله بیگانه به کشور، تمامیت ارضی و استقلال ایران حفظ شود.

مباحث مطرح شده در این مقاله را می توان چنین جمع بندی کرد: ۱) در دوران مشروطه تعریفی مشخص از الزامات این نظام سیاسی وجود نداشته است؛ از همین رو کم بوده اند کسانی که درباره نسبت سنتهای بومی با این نظام سیاسی تأملی کرده باشند. تصور غالب این بوده است که سنت امری است بومی با همه کهنگی و مندرس بودنش، و تجدد امری است تقلیدی که باید به جای این سنتهای مندرس از غرب به ایران راه یابد. اینان توجه نداشته اند که تجدد، آفریدن همه چیز از هیچ نیست، زیرا این کار از دید عقلی و عملی محال است؛ همچنان که امر کهنه ای که یکسره از دید تاریخی از میان رفته است، زنده شدنی نیست. زیرا از دید فلسفی بازگرداندن معدوم امری است ممنوع. معدوم را دیگر نمی شد بازگرداند و زنده کرد، اما آنچه را به جای مانده بود، می شد شالوده ای برای برپا کردن اندیشه ای نو آیین قرار داد که ضابطه اصلی آن منافع و مصالح عمومی باشد. باید بنیان کهنه شالوده ای می شد برای برپا کردن ساختاری تازه؛ تعیین ساز و کار و چگونگی این

یادداشت‌ها

۱۸. برای فهم بحث مزبور که در زمره مباحث تعادل و تراجم در علم اصول است بنگرید به: محمدرضا مظفر: اصول فقه، جلد دوم، ترجمه محسن غرویان و دکتر علی شیروانی، (قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۴)، ص ۲۰۸ به بعد و نیز: علی نقی حیدری: اصول استنباط، ترجمه محسن غرویان و دکتر علی شیروانی، (قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۴)، ص ۴۹۹ به بعد.
۱۹. مجلس، سال سیم، ش ۱۳۴، شنبه ۲ رجب ۱۳۲۸، ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۰، «نظرات در اصل دوم متمم قانون اساسی».
۲۰. وجوب در کنار حرمت، اباحه، استحباب، و مکروه در اصطلاح فقهی احکام خمس تکلیفی خوانده می‌شوند.
۲۱. پیشین، دوشنبه ۴ رجب ۱۳۲۸، ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۰، «صورت تلگراف مبارکه...»
۲۲. منظور سید حسن تقی زاده بود که مسلک سیاسی او مغایر احکام دینی شناخته شد. نکته این است که تقی زاده هم به حکم آخوند خراسانی گردن نهاد و از ایران رفت و تاپس از کودتای سوم اسفند در خارج کشور اقامت گزید.
۲۳. همان، ش ۱۳۸، دوشنبه ۱۱ رجب ۱۳۲۸، ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۰، «صورت تلگراف مبارکه...»
۲۴. این دیدگاه محمد امین رسولزاده یکی از نظریه‌پردازان حزب دموکرات بود که با عنوان «نعل را قبل از اسب نباید خرید»، در روزنامه ایران نو چاپ شد. برای آشنایی با نظرات اینان در مورد تقلید از غرب نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۳۵۹ به بعد.
۲۵. همان، ش ۱۳۸، «مکاتیب وارده».
۲۶. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۸ رجب ۱۳۲۸، «نطق حاجی آقای شیرازی».
۲۷. حبل المتین (چاپ کلکته)، سال ۱۸، ش ۲۸، ۱۵، ۲۸، ۱۵، ۲۸، ۱۳۲۸/۱۳/۱۳ اکتبر ۱۹۱۰، «مکتوب شیخ عبدالله مازندرانی».
۲۸. ایران نو، سال دوم، ش ۳۹، سه‌شنبه ۳ ذیحجه سال ۱۳۲۸، دسامبر ۱۹۱۰، «از نجف اشرف».
۲۹. همان.
۳۰. برگرفته از آیه‌ای از قرآن کریم: و لن یعجل الله للکافرین علی المؤمنین سیبلا، سوره نساء. آیه ۱۴۱.
۳۱. همان، سال دوم، ش ۴۴، ۹ ذیحجه ۱۳۲۸، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۰، «تشبثات دیانت کارانه مقام روحانیت».
۳۲. همان مقاله.
۳۳. همان.
۳۴. همان، «تشبثات دیانت کارانه مقام روحانیت».
۳۵. مذاکرات مجلس شورایی، دوره دوم ۲۱ ذیقعد ۱۳۲۸ قمری.
۳۶. همان.
۳۷. خاطرات عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۳۱۹.

1. Karl Marx: **Capital**, Vol. 2, (London & NY, Everyman's Library, 1951), p. 671.
2. Reflections on the Revolution in Farnce.
- این کتاب درست به سال ۱۷۸۹ یعنی همان سال وقوع انقلاب فرانسه منتشر شد.
۳. بحث سنت و تجدّد در ایران پیشینه‌ای استوار ندارد، زیرا برداشت از این مفاهیم با نفس موضوع منطبق نبوده است، برای بحثی درباره سنت و تجدّد و ریشه‌های آن در سده‌های میانه نک: جواد طباطبائی: جدال قدیم و جدید، (تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۲)، فصل نخست.
۴. در مورد فضای ایران در این دوران نک: حسین آبادیان: بحران مشروطیت در ایران (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۳)، فصل سوم.
۵. برای تصویری از این نظام سیاسی نک: فتح‌الله مجتبیائی: شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، (تهران، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲).
۶. روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۴، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۶۸۹.
۷. همان، ص ۲۷۱۱.
۸. مجلس، سال سیم، ش ۲۱، چهارشنبه ۲۲ شعبان ۱۳۲۷ ق، ۸ سپتامبر ۱۹۰۹، «تلگراف آخوند خراسانی».
۹. ایران نو، سال اول، ش ۷۷، دوشنبه ۱۵ ذیقعد ۱۳۲۷، ۲۹ نوامبر ۱۹۰۹، «اوضاع اردبیل».
۱۰. حبل المتین، سال ۱۷، ش ۲۱، ۱۵ ذیقعد ۱۳۲۷، ۲۹ نوامبر ۱۹۰۹، «حکم واجب الاتباع آخوند خراسانی».
۱۱. در این مقاله واژه گفتار بعنوان معادل discourse به کار گرفته شده است. معادل گفتمان در برابر این واژه در ایران بسیار مشهور است.
۱۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، پنجشنبه نهم ذیحجه الحرام ۱۳۲۷ ق.
۱۳. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، سه‌شنبه ششم محرم ۱۳۲۸ ق.
۱۴. هاشم محیط مافی: مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید نفرشی و جواد جان فدا، (تهران، فردوسی و علمی، ۱۳۶۳)، ص ۱۵۱.
۱۵. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، جلسه ششم، شنبه غره صفر ۱۳۲۸.
۱۶. همان.
۱۷. نک «مشروطه در اندیشه سیاسی شیخ حسین یزدی»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۲۷، پائیز ۱۳۸۵.